

تأثیر محیط ادبی و فرهنگی استانبول بر ماوراءالنهر
«محیط ادبی و فرهنگی استانبول و نقش آن در بیداری روشنفکران آسیای
مرکزی در دو دهه نخست قرن بیستم»

ابراهیم خدایار *

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۳/۰۲، تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۰۵/۱۱)

چکیده

بررسی تأثیر ادبی انقلاب مشروطه در عثمانی (۱۹۰۸ م) در کنار تأثیر انقلاب مشروطه در ایران (۱۹۰۶ م) بر آسیای مرکزی - که از نظر تعلقات زبانی، ملی و مذهبی با دو کشور یادشده دارای اشتراکات تاریخی هستند - مسئله اصلی این نوشتار است. ما در این مقاله، با استفاده از روش تحلیل محتوا پس از بررسی تأثیر محیط فرهنگی استانبول بر حلقه نخست جنبش روشنفکری آسیای مرکزی، یعنی احمد دانش (۱۲۴۲-۱۳۱۴ ق. / ۱۸۲۷-۱۸۹۷ م) و معاصران وی، نقش مهم این محیط را در تغییر جغرافیای فکری و فرهنگی حلقه دوم جریان روشنفکری این منطقه، معروف به جدیدیه - جدیدان - و تأثیر آن در شکل‌گیری ادبیات نوین فارسی با تکیه بر آثار سه تن از رهبران اصلی جنبش، یعنی میرزا سراج حکیم (۱۸۷۸-۱۹۱۴ م)، صدرالدین عینی (۱۸۷۷-۱۹۵۴ م) و عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۸ م) در بخارا نقد و بررسی کرده‌ایم. این بررسی نشان می‌دهد ایران و عثمانی که در وضع غیراستعماری با تمدن و تجدد غربی مواجه شدند، پس از بیداری و تلاش برای انجام اصلاحات همه‌جانبه در حیات اجتماعی خود در نیمه دوم قرن نوزدهم، تأثیر فراوانی نیز بر حوزه فرهنگی مشترک با خود در آسیای مرکزی - که اینک مستعمره تمام‌عیار روسیه شده بود - برجای نهادند. این تأثیر به‌ویژه در بنیان‌گذاری ادبیات نوین فارسی در منطقه یادشده درخور توجه و بعضاً بی‌بدیل است.

کلیدواژه‌ها: عثمانی، استانبول، ماوراءالنهر، انقلاب مشروطه، جدیدیه، ادبیات نوین فارسی در آسیای مرکزی، ایران.

*. E-mail: Hesam_kh1@yahoo.com

مقدمه

هم‌زمان با آغاز تاریخ جدید غرب و نوزایش آن در سده شانزدهم و اوج‌گیری قدرت امپراتوری عثمانی در همین سده که به دنبال فتح قسطنطنیه به سال ۸۵۷ ق. / ۱۴۵۳ م. شکل گرفته بود، در مناطق دیگری از آسیا چند تمدن کهن سال دورانی از تاریخ خود را سپری می‌کردند که برخی از آن‌ها در بی‌خبری کامل از رخداد های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دنیای غرب به سر می‌بردند. در این ایام با روی کار آمدن شاه اسماعیل اول (حکومت: ۹۰۷-۹۳۰ ق. / ۱۵۰۱-۱۵۲۴ م.) سلسله صفویه حکومت را در ایران به دست گرفت که دست کم تا سال ۱۱۷۹ ق. / ۱۷۶۵ م. (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۳۰-۵۳۳) کم‌وبیش به شکل سنتی و جدا از آنچه در دنیای جدید اتفاق می‌افتاد، کشور را اداره می‌کرد. درست در همین سال‌ها ماوراءالنهر - آسیای مرکزی، ترکستان - که از زمان پیدایش خود، در حوزه فرهنگی ایران قرار داشت و از نظر وجود عناصر مشترک فرهنگی و دینی سرنوشت تقریباً مشترکی با ایران داشت، با تشکیل خان‌نشینی شیانیان در بخارا (۹۰۵-۱۰۰۹ ق. / ۱۵۰۰-۱۶۰۱ م.) از نظر سیاسی کاملاً از ایران جدا شد (ریپکا، کلیما، بچکا، ۱۳۷۰: ۴۲۲-۴۲۳ و ۴۹۷). این جدایی، به‌ویژه، پس از رسمی شدن مذهب تشیع در ایران روزبه‌روز ژرف‌تر شد تا اینکه هم‌زمان با افول قدرت صفویان در ایران پس از دوران شاه عباس کبیر (۹۹۵-۱۰۳۸ ق. / ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) که قدرت شاهان صفویه رو به سستی نهاد، ضعف عمومی شدیدی در منطقه ماوراءالنهر نیز رخ داد؛ به‌گونه‌ای که تقریباً هم‌زمان با شیانیان در بخارا، در خوارزم خان‌های عرب‌شاهیه (۱۵۱۱-۱۷۷۰ م.) حکومت محدودی برپا کردند و پس از آن نیز با به قدرت رسیدن قنغرات‌ها در این منطقه (۱۷۷۰-۱۹۲۰ م.)؛ اشترخانیان (۱۶۰۱-۱۷۵۳ م.) و منغیت‌ها (۱۷۵۳-۱۹۲۰ م.) در بخارا و بعدتر مینگ‌ها (۱۷۰۹-۱۸۷۶ م.) در خوقند فرمانروایی داشتند. در این سه سده که می‌توان آن را به‌حق قرون وسطای ماوراءالنهر نامید، به‌دلیل پریشانی و پراکندگی عمومی احوال‌ها و خان‌نشین‌ها و درگیری‌های همیشگی آن‌ها در درون ماوراءالنهر با یکدیگر و جنگ و گریز با ایران بر سر تصاحب ولایت‌های شرقی در خارج از این منطقه، آن‌ها را به‌کلی از روند مناسبات جهانی و دگرگونی‌های آن به‌دور کرده بود، به‌طوری که توان ایستادگی و مقابله با قدرت‌های مهاجم را که اینک آهسته‌آهسته به این منطقه گام نهاده بودند، کاملاً از دست داده بود (غفوروف، ۱۹۹۷: ج ۲، ۱۰۶۷؛ خدایار، ۱۳۸۴: ۵۹-۷۳). احمد دانش (۱۸۲۷-۱۸۹۷ م.) از زبان یکی از فرستادگان وزارت خارجه روسیه که از امارت بخارا دیدار و گزارشی از سفر خود برای امپراتور وقت روسیه تهیه کرده است، درباره بی‌خبری امیران بخارا از تحولات جهانی می‌نویسد: «اعتقاد ندارند که غیرزمین ایشان در جهان زمینی باشد یا به‌جز از ایشان در زمین،

پادشاهی» (دانش، ۱۹۶۰: ۸۱). همین متفکر، با انتقاد شدید از زوال اندیشه و رواج بی‌خردی در بین هیئت حاکمه امارت بخارا، از انحطاط اخلاقی و اجتماعی این منطقه نیز که زمینه سقوط آن را به دست ارتش بیگانه فراهم ساخته بود، به شدت اظهار نگرانی کرده است: «پس اگر حالت سلطان را تفتیش کنی: فاسقی، ظالمی، سفاکی؛ و قاضی: مردی مُرتشی، حرام‌خواری و غاصبی؛ ... خلاصه ساحت بلاد ماوراءالنهر که دارالسلطنه‌اش بخارای شریف است، عرصه شهرستان لوط شد ...» (همان: ۹۳-۱۰۰).

در این دوران، امپراتوری روسیه، کشوری که هویتی نیمه‌آسیایی- نیمه‌اروپایی داشت (بهنام، ۱۳۸۳: ۵) و از نیمه دوم قرن هفدهم میلادی، از زمان پتر کبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵ م.) تماس با تمدن جدید غرب و در نهایت، الگوبرداری از آن را با جدیت دنبال می‌کرد، در پایان سلطنت وی، در ردیف کشورهای بزرگ اروپای غربی درآمد و در قرن نوزدهم با قدرتی که در خود ایجاد کرده بود، با هوس کشورگشایی و دست‌یابی به رؤیاهای معمار کبیر خود، در منطقه اروپا و آسیا به ماجراجویی و کشورگشایی دست یازید. آشنایی با تمدن جدید غرب در آسیا به‌ویژه در حوزه‌های تمدن ایران، عثمانی و ماوراءالنهر و احساس شدید نیاز به الگوبرداری از برخی لایه‌های این تمدن به‌ویژه در حوزه‌های فن‌آوری، ایدئولوژیک و دستاوردهای اجتماعی و سیاسی آن، برای حفظ هویت‌های بومی و ادامه حیات، مسئله‌ای است که تقریباً به‌طور هم‌زمان با چند دهه اختلاف در این کشورها قابل پی‌گیری است. آنچه در ادامه مقاله خواهد آمد، تأملی در این مسئله است که استانبول به‌عنوان پایتخت امپراتوری عثمانی و دارالخلافه مسلمان - از نگاه اهل سنت - با جایگاه ممتاز جغرافیایی خود در گذرگاه قاره‌های آسیا و اروپا، چه نقشی در روند تحولات فرهنگی ماوراءالنهر و جنبش تجددخواهی در این منطقه داشته است و اینکه نقش روسیه در این منطقه در همین زمینه چگونه ارزیابی می‌شود؟ در این مقاله پس از تأملی در تاریخ ورود روسیه به این منطقه و اشاره کوتاه به نقش سیاست‌های این کشور در روند عمومی تحولات عثمانی و ایران؛ با اشاره‌ای گذرا به نوع تلقی فرهیختگان و معارف‌پروران این منطقه از عثمانی و استانبول، آثار سه تن از نسل دوم روشنفکران جنبش تجددخواهی در ماوراءالنهر در دو دهه آغازین قرن بیستم بررسی و به تأثیرپذیری آن‌ها از جنبش‌های فکری در محیط فرهنگی استانبول اشاره خواهد شد (خدایار، ۱۳۸۴: ۳۰-۳۵). ضمن آنکه استانبول در نیمه دوم قرن نوزدهم و یکی دو دهه نخست قرن بیستم علاوه بر آنکه کانون فعالیت‌های ترقی‌خواهی و تجددطلبی مسلمانان آسیای مرکزی و پناهگاهی برای مبارزان گریخته از سلطه حکومت‌های این منطقه بود؛ نقش بسیار مهمی نیز در روند تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران داشت و از طریق چاپ روزنامه‌ها و کتاب‌های ترقی‌پروران و تجددخواهان ایران، در به‌ثمرنشدن پیروزی انقلاب مشروطیت ایران (۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۶ م.) مشارکت داشت (انوشه،

۱۳۸۳: VI) و همین پیروزی، دست کم انگیزه ترقی‌پروران عثمانی را برای ادامه مبارزه و به‌ثمرنشانیدن انقلاب مشروطیت عثمانی (۱۹۰۸ م.) دوچندان کرد.

۱. جنبش معارف‌پروری در ماوراءالنهر

۱.۱. زمینه‌های تاریخی و تحلیل ماهیت آن:

تاریخ جنبش‌های معارف‌پروری و اصلاح‌گرانه در بین کشورهای مشرق‌زمین در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی با تاریخ درگیری‌های نظامی و به‌دنبال آن شکست‌های پی‌درپی و از دست‌دادن بخش‌های بزرگی از سرزمین این کشورها ارتباط تنگاتنگی دارد. در اغلب این حوادث، کشورهای مشرق‌زمین پس از رویارویی با نیروهای نظامی برتر کشورهای مهاجم به ضعف مفراط خود پی‌برده، برای دفاع از حاکمیت ملی و حفظ سرزمین خود در مقابل قدرت مخاصم به فکر «تأسیس نظام جدید» با الگوگیری از اروپایی‌ها برآمدند. بنابراین، اصلاح لشکر و تأسیس ارتش نوین در این کشورها، نخستین گام در راه تقابل با شرایط جدید بود (آدمیت، ۱۳۵۱: ۴۱۷). بدین ترتیب، امپراتوری‌ها و کشورهای ژاپن، عثمانی و ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم با درک شرایط جدید جهانی و تلاش حاکمان و تنی چند از برجسته‌ترین مردان نامی خود، برای دفاع از کشور خود به‌پا خاستند و زمینه را برای احیای قدرت دیرینه خود به‌کار بستند. اما شرایط در ماوراءالنهر به شکل دیگری رقم خورد. در سال‌هایی که امپراتوری روسیه با تکیه بر قدرت روزافزون خود، در مشرق‌زمین و اروپا دست به کشورگشایی می‌زد، منطقه ماوراءالنهر به شکل ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد (ریپکا، ۱۳۷۰: ۵۴۴-۵۴۵). از سوی دیگر، امیران این منطقه به‌طور کامل از تحولات دنیای جدید بی‌خبر بودند. امیرمظفر (حکومت: ۱۲۷۷-۱۳۰۳ ق. / ۱۸۶۰-۱۸۸۶ م.) امیر بخارا، یکی از اینان بود. بی‌خبری و غرور بی‌جای این امیر، به درجه‌ای رسیده بود که وقتی لشکر جرار روسیه، تاشکند، یکی از مهم‌ترین شهرهای خان‌نشین خوقند، را به محاصره خود درآورده بود (۱۸۶۵ م.) به‌قصد تسخیر خوقند سپاه آراست و با خنجرزدن از پشت به هم‌کیشان خود در فرغانه، نیروی خان خوقند را برای دفاع در مقابل دشمن خارجی تحلیل برد و وی را برای دست‌اندازی‌های بیشتر جری‌تر کرد. غم‌انگیزتر اینجاست که این امیر با پشت‌کردن به مصالح عمومی ملت مسلمان منطقه، مشورت مشاوران خود را نیز نادیده گرفت و در پاسخ به آنان که لشکر بخارا را برای جنگ با روسیه تشویق می‌کردند، نابخردانه گفت: «به بالای تاشکند آنکه غلبه آورده است، نوکری از عسکر روسیه است، مرا عار و ننگ می‌آید که به یک نوکر او مقابل شوم. من اگر سواری کنم، راست بالای مسکو می‌روم» (دانش، ۱۹۶۰: ۴۰). همین امیر بود که درست سه سال پس از این واقعه، با شکست سنگین از روسیه و پذیرش

تحت‌الحمایگی این امپراتوری (۱۸۶۸ م.) مجبور شد برای شکست‌دادن دیگر خان‌نشین مسلمان منطقه، خوارزم (۱۸۷۳ م.) آذوقه ارتش تزار را فراهم کند و روسیه را برای استعمار بیشتر منطقه یاری کند^۱:

و بالجمله در زمان امیرمظفر ضعف کلی و اختلال تمام در ملت اسلام ظاهر شده، شریعت زبون سلطنت گردید ... از این جهت، او، سبحانه، امیر را خادم و خدمتکار و غاشیه کش دولت رسی [روسیه] گردانید که در فترت خوارزم و یورش به بالای اورگنج، ناچار تعهد آب و علف ستور کفار را به گردن گرفته، در همه مواضع و منازل، غله و دانه بدیشان می‌رسانید و در این غلبه‌ها و استیلاها روسیه را به مال و جان اعانت می‌نمود ... (همان: ۱۲۹).

بررسی نقش دولت‌های بزرگ استعمارگر در گسترش و یا به بن‌بست‌کشاندن اندیشه پیشرفت و ترقی‌خواهی در مشرق‌زمین و احیاناً ایجاد انگیزه و کمک به این کشورها در راه نوسازی، تفاوت فاحش وضعیت ماوراءالنهر را با کشورهای هم‌چون ایران و عثمانی که از نظر شرایط سیاسی و تاریخی دارای شباهتی غیرقابل انکار بود، آشکار می‌سازد. جنبش نوسازی در کشورهای مشرق‌زمین از جمله ژاپن، ایران و عثمانی در این دوران از دوران حاکمیت و با تلاش دربار و شاه‌زادگان و وزیران کاردان این کشورها آغاز شد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۱۶۴). این دولت‌ها با استفاده کامل از ظرفیت‌های بومی و وضعیت تقابل دولت‌های متخاصم در جاده ترقی گام نهادند و در بسیاری از موارد نیز به پیشرفت‌هایی نائل شدند؛ اما این امکان برای دولت‌های ماوراءالنهر به‌طور کامل از بین رفته بود و آن‌ها کاری جز اجرای سیاست‌های استعماری روسیه نداشتند؛ زیرا روسیه پس از اشغال این منطقه، نخستین کاری که برای قطع رابطه این دولت‌ها با همسایگان و سایر دولت‌های بزرگ به‌اجرا درآورد، الغای حق روابط سیاسی با خارج و انقطاع کامل آن‌ها از دولت‌های بزرگ بود؛ به‌گونه‌ای که در قراردادهای سنگینی که پس از فتح این مناطق با امیران پوشالی آن به امضا رساند، امکان کوچک‌ترین ارتباط سیاسی با کشورهای دیگر را از آن‌ها سلب کرد. این مسئله باعث شد، نه‌تنها دولت‌ها و دربارهای فاسد این منطقه نتوانند کم‌ترین بهره‌ای از تحولات شتابان پیرامون خود در جهان داشته باشند، بلکه جنبش‌های مردمی ترقی‌خواه نیز همیشه نسبت به هم‌تایان خود در مشرق‌زمین حداقل پنجاه سال عقب‌تر بمانند. اندیشه هیئت حاکمه در این منطقه - اگر بتوان نام اندیشه را بر آن نهاد - تقابل آشکاری با «فرض سیاسی» معهود و مقبول مشرقیان «که چون دولت، عامل اصلاح و ترقی است، سران دولت بایستی به ترقی‌خواهی اعتقاد یابند و به اصلاح برخیزند» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۵۹) داشت. به همین دلیل در این سال‌ها، به‌رغم توجه کسان انگشت‌شماری از طبقه دربار به

اندیشه اصلاح، نه تنها هیچ حرکت جدی‌ای در این زمینه صورت نپذیرفت، قاطبه دربار نیز با حمایت طبقه جهال و واپس‌گرا با تمام حرکت‌های نوجویانه به مخالفت پرداختند و گویی قصد داشتند خود و مردمانشان را تا ابد در توحش نگه‌دارند. به همین دلیل، اولاً جنبش اصلاحات و تجددخواهی در ماوراءالنهر هرگز جایی در دربار و هیئت حاکمه آن باز نکرد؛ دوم اینکه جنبش‌های مردمی تا زمان وقوع انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه که قدرت تزار به تحلیل رفت و حرکت‌های کمونیستی نیرو گرفت، رمقی نداشت و همه‌گیر نبود و نهایت اینکه همین جنبش‌های مردمی نیز که اینک به دلیل باز شدن باب مراوده با جهان خارج از طریق مطبوعات فارسی، ترکی، تاتاری و روسی به لزوم اخذ تمدن جدید واقف شده بودند، به شدت از طرف دربار سرکوب می‌شدند و دولت استعمارگر نیز در این سرکوب به آن‌ها مدد می‌رساند. سرانجام، این جنبش‌ها به همان دلایل پیش گفته، هرگز نتوانستند در فضایی مستقل تنفس کنند و اصولاً منطقی زیستن را بدون حمایت قدرت‌های خارجی نیاموختند و در نهایت نیز نتوانستند موجد حرکت‌های استقلال طلبانه همه‌جانبه در منطقه گردند.

۱.۲. محیط فرهنگی استانبول و جنبش معارف‌پروری در ماوراءالنهر

آن گونه که در بخش پیش یادآوری شد، جنبش معارف‌پروری و روشنفکری در ماوراءالنهر تقریباً نیم‌قرن از هم‌نسلان خود در ایران و عثمانی دیرتر نضج یافت و از آنجا که نه تنها این جنبش کوچک‌ترین حمایتی از هیئت حاکمه و دربار نمی‌دید، بلکه از سوی آنان به شدت طرد می‌شد؛ به همین دلیل نتوانست با جنبش روشنفکری در کشوری پیرامون خود و حتی تا نخستین سال‌های آغاز قرن بیستم با همفکران خود در درون امپراتوری روسیه ارتباط برقرار کند. در این میان، امپراتوری تزار نیز از ترس رشد حرکت‌های ضد استعماری مردمان منطقه، هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌کرد و هم‌سو با هیئت حاکمه و دربار به سرکوب آنان می‌پرداخت.^۲

با این حال، امپراتوری عثمانی در این سال‌ها تقریباً تأثیر مستقیمی در منطقه نداشت، اما به‌رغم افول قدرت این امپراتوری در این سال‌ها، همچنان تصویری باشکوه در ذهن هیئت حاکمه داشت و روشنفکران و شاعرانی که این امپراتوری را می‌شناختند و یا از نزدیک از آن دیدن کرده بودند، به توصیف آن می‌پرداختند. امیرنصرالله (حکومت: ۱۲۴۲-۱۲۷۷ ق. / ۱۸۶۰-۱۸۸۶ م.) امیر بخارا، بزرگی دولت روس را به دلیل توانایی تقابل این دولت با «فرنگ‌ها و اسلامبول» می‌دانست و در نخستین سال‌های حضور این امپراتوری در ماوراءالنهر و ایجاد استحکامات نظامی در این منطقه، در مقابل پیشنهاد اطرافیان خود که خواهان مقابله با این حرکت ارتش تزار شده بودند، گفته بود: «دولت روس، دولت بزرگ است و ما را دستگاه مقابله شدن به او نیست و او مقابل فرنگ‌ها و اسلامبول است» (دانش، ۱۹۶۰: ۳۸). احمد دانش

(۱۲۴۲-۱۳۱۴ ق. / ۱۸۲۷-۱۸۹۷ م.) پیشتاز جریان روشنفکری در ماوراءالنهر، هرچند به امپراتوری عثمانی سفر نکرد، اما کم‌وبیش این امپراتوری را می‌شناخت. وی در انتقادی‌ترین اثر تاریخی خود، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغتییه، ضمن توصیف بی‌خردی و بی‌اقتداری سلطان و دیگر درباریان بخارا در شناخت «قدرت و عظمت» دولت روسیه و اینکه دربار بخارا از فهم «قدرت و شکوه» روسیه عاجز است، برای آسان‌تر کردن فهم این مطلب به توصیف استانبول می‌پردازد و فاصله درک آن‌ها را از دولت استانبول و بزرگی آن با عالم واقع بسیار فاحش می‌داند:

مثلاً اگر ما شنویم که اسلامبول نام شهر عظیم آباد است و معموره، از شهرهای آباد آنچه دیده‌ایم در ذهن ما مرتسم شود و گوئیم: «این شهر نیز به همین شکل و اندازه بودگی است» و حال آنکه در خارج تفاوت فاحش باشد میان دو شهر و همچنین شنویم که دولت پادشاه اسلامبول چنین و چنان است، در خاطر ما اسباب و ادوات پادشاه ولایت ما مرتسم شود و گوئیم: «دولت او چون دولت امیر ما بودگی است [همچون دولت امیر ماست]» و حال آنکه تفاوتی فاحش در بین ما باشد ... (دانش، ۱۹۶۰: ۴۱).

این مسئله دلیل آشنایی سران جنبش معارف‌پروری با جریان‌های عمومی جهان اسلام تواند بود، هرچند این امپراتوری و پایتخت آن، استانبول، در مقام دارالخلافه دنیای اسلام به‌طور سنتی در نگاه مسلمانان اهل سنت مقامی والا داشت و سلاطین آن به‌عنوان خلیفه مسلمین شناخته می‌شدند. برای تبیین موضوع اخیر، کافی است به دیوان‌های شعر شاعرانی که در این سال‌ها برای زیارت خانه خدا از طریق خاک عثمانی به مکه و مدینه مشرف شده‌اند، نظری افکنده شود. محیی خوقندی (متوفای ۱۳۲۹ ق. / ۱۹۲۱ م.) یکی از این شاعران است. وی که در سال ۱۲۹۳ ق. از راه استانبول به مکه معظمه مسافرت کرده، در توصیف تصویری از سلطان مراد چهارم (حکومت: ۱۲۹۳ ق. / ۱۸۷۶ م.) سلطان وقت عثمانی، این‌گونه سروده است:

محیی! این تصویر بین و شاد باش مادر گیتی چنین صورت نژاد
هست این تصویر در اسلامبول شاه شاهان، حضرت سلطان‌مراد

(محیی خوقندی: ۱۹۷)

همین شاعر پس از بازگشت به وطن خویش، غزلی در مدح سلطان عبدالحمید دوم (۱۲۹۳-۱۳۲۷ ق. / ۱۸۷۶-۱۹۰۹ م.) سروده، او را «خاقان دین و کوکب شرافت» خطاب کرده است:

خاقان دین، خاقان، عبدالحمید سلطان
 در آسمان حشمت، چون مشتری نشسته
 بر فرق او نهاده، حق افسر سعادت
 آن کوکب شرافت، با عسکر سعادت

(محبی خوقندی: ۴۱)

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم، به‌ویژه پس از شکست ارتش تزار از ژاپن در سال ۱۹۰۴ م. و وقوع انقلاب نخست در روسیه در سال ۱۹۰۵ م. آشنایی و مراودات روشنفکران ماوراءالنهر با سایر کانون‌های روشنفکری در روسیه، ایران^۳ و عثمانی روزبه‌روز افزونی گرفت و تأثیر جنبش‌های آزادی‌خواهی و ترقی‌پروری این مراکز در ماوراءالنهر آشکارتر گشت. در بخش بعدی، ما به تحلیل این تأثیر در طی دو دههٔ نخست قرن بیستم خواهیم پرداخت.

۲. جنبش جدیدان و محیط فرهنگی استانبول

در بخش گذشته یادآوری شد که احمد دانش پیشتاز جریان روشنفکری در آسیای مرکزی و به‌ویژه در محیط بخارا بود، این جنبش اگرچه نتوانست تغییراتی هرچند کوچک در ساختار علمی و سیاسی و حتی اجتماعی ماوراءالنهر ایجاد کند، اما علاوه بر پیشتازی در انقلاب ادبی (عینی، ۱۹۲۶: ۲۸۸) با تربیت نسل جدیدی از جوانان بخارا، آنان را برای ورود به عرصه‌های مبارزهٔ مدنی آماده کرد؛ بدین ترتیب، جنبش معارف‌پروری پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ م. و با به‌میدان آمدن نسل دوم روشنفکران بخارا از جمله میرزاسراج حکیم (۱۸۷۸-۱۹۱۴ م.)، محمود خواجه بهبودی (۱۸۷۵-۱۹۱۹ م.)، سید احمد خواجه صدیقی عجزی (۱۸۶۵-۱۹۲۷ م.)، صدرالدین عینی (۱۸۷۷-۱۹۵۴ م.)، عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۸ م.) و تعدادی دیگر از تربیت‌یافتگان نسل نو، روشی کاملاً متفاوت با گذشته درپیش گرفت و توانست در تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی بخارا، نقشی ممتاز را ایفا کند (شکوری بخارایی، ۱۹۹۶: ۹۶-۹۷). ما در این بخش، به‌ترتیب دربارهٔ سه تن از مهم‌ترین رهبران و بنیادگذاران دورهٔ جدید روشنفکری در ماوراءالنهر و ارتباط و آشنایی آن‌ها با محیط فرهنگی استانبول سخن خواهیم گفت.

۲.۱. میرزا سراج

میرزا سراج حکیم از زمرهٔ روشنفکرانی بود که ابتدا از طریق تجارت و سفر به مناطق تحت اشغال روسیه در ماوراءالنهر از جمله سمرقند، تاشکند و فرغانه، آشنایی نسبتاً خوبی با روسیه و پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی مناطق تحت اشغال به‌دست آورد. وی سرانجام تصمیم گرفت در سال ۱۹۰۲ م. موقتاً تجارت را رها کرده، به سیاحت در اروپا بپردازد. سراج در این سفر،

نخست از طریق باکو به استانبول رفت و در زمانی نزدیک به شش ماه از غالب کشورهای اروپایی دیدار کرد و عمیقاً تحت تأثیر پیشرفت‌های این کشورها قرار گرفت و از اینکه بیشتر کشورهای مسلمان در جهل و نادانی به سر می‌برند، به شدت متأثر شد. سراج در طی دو سفر بعدی خود به ایران مجدداً به امر تجارت و تحصیل علوم جدید پرداخت و به‌غیر از چند ماه گرفتاری در زندان‌های هرات و کابل (۱۹۰۵ م.) به جرم جاسوسی و سفری کوتاه به هندوستان از طریق بوشهر (۱۹۰۶ م.) که جمعاً اقامت وی در ایران حدود پنج سال و اندی زمان بُرد (بخارایی، ۱۳۶۹: ۱۶۸-۲۲۶)، در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. به بخارا بازگشت و به جمع فعالان سیاسی و مدنی روشنفکران همفکر خود در این شهر پیوست (همان، ۲۴۳-۳۸۲).

سراج هرچند بیشتر عمر سیاحت خود را در ایران سپری کرده است، گزارش وی از امپراتوری عثمانی و به‌ویژه پایتخت آن، استانبول، در سال ۱۹۰۲ م. جالب توجه است. وی با وسعت نظری که از راه آشنایی با تحولات شتابان جهان در غرب دست یافته بود و با ماهیت تغییرات در روسیه نیز آشنا بود، به خوبی می‌توانست در یک قیاس تطبیقی به تحلیل وضعیت مسلمانان در شرق دست یازد، به‌ویژه آنکه در این دوران، امکان بیان این‌گونه تحلیل‌ها و انتقاد از آن‌ها، بسیار آسان‌تر از قبل می‌نمود. سراج وقتی از استانبول و امپراتوری عثمانی دیدار کرد که هنوز هیچ‌کدام از انقلاب‌های مشروطیت در مشرق‌زمین به پیروزی نرسیده بود، حتی انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه هم به‌وقوع نپیوسته بود؛ با این حال، وی در سفرهای دوم و سوم خود به ایران در کوران یکی از این انقلاب‌ها، یعنی انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶ م.) قرار گرفت و از نزدیک با تحولات سیاسی و اجتماعی آن آشنا شد. سراج در بازگشت، خاطرات خود را از سفر به اقصی نقاط آسیا و اروپا در سال ۱۹۱۲ م. با نام سفرنامهٔ تحف اهل بخارا در کاگان بخارا به‌چاپ رساند و از این راه به پیشرفت روشنفکری در بخارا که اینک به‌نام «جدیدان» معروف شده بودند، کمک شایان توجهی کرد (عینی، ۱۹۸۷: ۸۳). میرزا سراج حدود یک ماه در عثمانی اقامت کرد و علاوه بر دیدار کوتاه از شهرهای ترابوزان و سامسون، بیست روز در استانبول و هشت روز در بورسه اقامت گزید (بخارایی، ۱۳۶۹: ۶۹-۹۸). گزارش میرزا سراج از استانبول و برداشت وی از شیوهٔ حکومت در امپراتوری عثمانی و نیز دیدگاه انتقادی وی به‌طرز ادارهٔ این کشور و نیز توصیف تحولات اجتماعی، مدنی و فرهنگی این شهر نسبت به اروپا درخور توجه است. از مطالعهٔ سفرنامه میرزا سراج این نکات دربارهٔ استانبول و امپراتوری عثمانی استنباط می‌شود:

۱. استانبول و به‌ویژه بخش آسیایی آن، عزیز است و مثل وطن مادری ساکنان ماوراءالنهر قابل ستایش: «این قطعه از خاک آسیاست که وطن مادری ماست» (همان: ۷۶).

۲. تمدن اروپا در این دوره، نمونه‌ی اعلا و مدینه‌ی فاضله‌ی تجددخواهان در ماوراءالنهر است: چه در بُعد سیاسی و استقرار نهادهای حکومتی، چه در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و تحولات فرهنگی، چه در بُعد شهرسازی و چه در زمینه‌ی رونق اقتصادی و رواج تجارت. بنابراین، در جای‌جای آثار این دوره، از جمله همین کتاب مورد بحث، همه‌چیز در قیاس با اروپا سنجیده می‌شود. حتی روسیه هم در این زمینه به گرد اروپا نمی‌رسد تا چه رسد به کشورهای مسلمان:

[در توصیف هتلی در برلن] در هیچ‌یک از شهرهای روسیه و عثمانی چنین مهمان‌خانه را ندیده بودم ... با قصر پادشاهان آسیا برابر و بلکه زیاده‌تر بود ... (همان: ۱۱۳) هرگاه کسی دو سال در دارالفنون برلن خوانده باشد، مقابل است با چهار سال تحصیل در روسیه و عثمانی ... (همان: ۱۲۰) آدم تا نرفته فرنگستان را به چشم نبیند، امکان باورکردن ندارد ... هرکسی که در دنیا آمده باشد و پاریس را ندیده باشد، مثل این است [که] هیچ در دنیا از عدم به‌وجود نیامده است. می‌توان بهشت روی زمین گفت ... (همان: ۱۲۱).

۳. استانبول دارالخلافة مسلمین است (همان: ۵۷) و اهالی آن، نسبت به سایر مسلمانان روی زمین «باتربیت و باعلم و اهل سیف و قلم» هستند (همان: ۷۴). هرچند در استانبول قدیم، عمارت‌های نامرتب و قدیمی دیده می‌شود و اغلب کوچه‌های آن تنگ و تار و کثیف است (همان: ۷۹)، تمام عمارت‌های استانبول جدید در ناحیه‌ی بیک‌اوغلی منظم است و «از شهرهای اروپا بودگی بنا [از بناهای موجود در اروپا] هیچ کمی ندارد» (همان: ۷۸).

۴. امپراتور عثمانی از قدرتمندترین دولت‌های آسیا بود، بر برخی دول اروپایی هم برتری داشت، استانبول از کثرت تجارت شهره‌ی آفاق بود و از هر جهت «انگشت‌نمای عالم»، «ولی افسوس که حالیه در عثمانی از حکام و رؤسا کسی در خیال آبادی مُلک نمی‌باشد. تمام اروپا روزبه‌روز ترقی می‌کنند. دولت عثمانی که اولین پادشاه و دولت مقتدر آسیا و اروپا بود، کارش به فلاکت رسیده، باز چیه دستِ دُول اروپا گردیده است ...» (همان: ۷۷).

۵. سلاطین مسلمان عموماً و سلاطین عثمانی خصوصاً، به‌نوعی در زمره‌ی سلاطین استبدادی هستند. به همین دلیل در به‌کاربردن تجملات زائد، حدی برای خود نمی‌شناسند، در مقابل در فرنگستان، سلاطین آن‌ها «بسیار بی‌تکلف و ساده» زندگی می‌کنند (همان: ۹۱).

۶. لشکر اسلام [لشکر عثمانی] تا پشتِ دروازه‌های وین پیش رفت و آن شهر را به محاصره‌ی خود درآورد؛ اما اکنون به کلی تباه شده‌ایم:

بنده مات و مبهوت این یک مطلب شدم که حالا باید آن مُلکستانی و کشورگیری پیشینیان خود را هم به چشم ببینیم [ببینیم]. آن همه ترقی را باعث چه بود و این همه تنزل را سبب که شد؟ ... بلی آن وقت جلادت داشتیم، حالا فلاکت؛ آن وقت آگاه بودیم، اکنون تباہ گشتیم؛ ... آن وقت عالم بودیم از تمام عالم، حالا جاهل‌ترین خلق شده‌ایم. تمام شرق و غرب دنیا به ما محتاج بودند و از ما سرمشق می‌گرفتند، اکنون ما باید در کمال احتیاج، زبون و زیردستِ خلقِ عالم باشیم ... (همان: ۱۰۴).

سراج در این سفر تا حد امکان آنچه را که در ظاهر امپراتوری عثمانی به چشم خود دیده بود، بیان کرد و تلاش کرد به تحلیل علل و عوامل شکست‌ها و پیروزی‌های این امپراتوری بپردازد. بیش از این، انتظاری از او نمی‌توان داشت. او در کسوت یک تاجر و سیاح عادی اهدافی را دنبال می‌کرد که در مقدمه سفرنامه‌اش دیده می‌شود، به نظر می‌رسد او با تحریر این خاطرات به هدف خود رسیده باشد. وی با تأسی از سیاحان اروپایی و روسی برای «کسب اطلاع از چگونگی ملل عالم» و جمع‌آوری «معلومات» از «فرق مختلفه ربع مسکون» و سپس «مطلع نمودن عموم ملت خود»، به سفر رفت و به‌عنوان «خادم ملت»، اجمال سیاحت خود را با تجربیاتی که از این سیاحت حاصل کرده بود، به ملت خود تقدیم کرد و همان‌گونه که صدرالدین عینی در تاریخ انقلاب بخارا اشاره کرده با بازگشت به وطن، جنبش جدیدان را نیرویی دوباره بخشیده است: «ماه سنتیابر [سپتامبر] سال ۱۹۱۰ دوختور [دکتر] میرزا سراج از سیاحت چندین ساله به بخارا برگشته، در خانه خود جاگرفت ... به بخارا آمدن میرزا سراج به حرکت جوانان خیلی قوت داد» (عینی، ۱۹۸۷: ۸۳).

۲.۲. صدرالدین عینی

صدرالدین عینی (۱۸۷۷-۱۹۵۴ م.) را بنیادگذار ادبیات ساویتی تاجیک و یکی از بنیادگذاران ادبیات ساویتی ازبکی دانسته‌اند (عزیز قلاف، ۱۹۸۸: ج ۱، ۱۱۶). عینی یکی از وفادارترین و درعین حال، صادق‌ترین پیروان و شاگردان مکتب احمد دانش، پیشتاز جریان معارف پروری در ماوراءالنهر نیز بود. بنابراین، اگر ما وی را اصلی‌ترین حلقه اتصال جنبش معارف پروری نیمه دوم قرن نوزدهم به جنبش جدیدان در نیمه نخست قرن بیستم بدانیم، عقیده کاملاً درستی را پی‌گیری کرده‌ایم. نامبرده، به‌ویژه در پی‌گیری انقلاب ادبی و اجتماعی احمد دانش در ماوراءالنهر و اساس‌گذاری نثر نوین تاجیک نقشی یگانه داشت. همو بود که با خواندن *نوادرووقایع* دانش به فکر ایجاد تغییراتی در جامعه بخارا افتاد (عینی، ۱۹۸۷: ۲۰-۳۱). مهم‌ترین اثر عینی برای وقوف از تأثیر محیط فرهنگی استان بول بر تحولات فرهنگی و سیاسی

ماوراءالنهر، کتاب تاریخ انقلاب بخارا است.^۴ عینی در این اثر تاریخی با دقت تمام، جریان شکل‌گیری انقلاب بخارا را از زمان پیدایش جنبش معارف‌پروری به رهبری احمد دانش تا زمان به‌وجود آمدن جنبش فکری جدیدان و سرانجام، پیروزی انقلاب ۱۹۲۰ م. در بخارا به‌تصویر کشیده و از آنجا که خود در بسیاری از حوادث نقش اساسی داشته است، به‌خوبی توانسته است از عهده این مهم برآید.

بنابر نقل عینی در این کتاب، جنبش فکری در ماوراءالنهر در این سال‌ها ابتدا با تغییر شرایط سیاسی امپراتوری روسیه و شکست این کشور از ژاپن در جنگ سال ۱۹۰۴ م. تکانی به خود گرفت: «به طفیل این جنگ گزته ترجمان^۵ که گاه‌گاهی آمده می‌ایستاد، زیاده‌تر پهن‌شدن گرفت. از هندوستان مجله «حیل‌المتین»، از مصر «چهره‌نما» و «پرورش» برین مجله‌های فارسی‌آمده [از مصر مجله‌های فارسی‌زبانی مثل چهره‌نما و پرورش] ...» (عینی، ۱۹۸۷: ۲۴). وی فاصله سال‌های انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه و ۱۹۰۸ م. ترکیه را زمان اوج‌گرفتن بیداری مردم ماوراءالنهر و بخارا می‌داند و نقش رمان سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۱۷-۱۲۸۹ ش. / ۱۸۳۸-۱۹۱۱ م.) را در این زمینه بی‌نظیر می‌داند: «از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ وضعیت خیلی تغییر یافت. در بین این سال‌ها، مطبوعات ترک و تاتار، استانبول، مصر و هندوستان در بخارا خیلی خوب کارکرد، خصوصاً کتاب به فارسی تألیف یافته سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ در بخارا پهن شد» (همان: ۲۵).

با مطالعه تاریخ انقلاب بخارا علاوه بر آگاهی از نقش محیط فرهنگی استانبول در تغییر و تحولات جنبش جدیدان در بخارا، اطلاع از سرنوشت مهاجران بخارایی در استانبول، آثار منتشرشده این افراد در آن شهر و تأثیر این آثار در بیداری فکری مردم که ما در بخش بعدی به‌هنگام بررسی زندگی عبدالرئوف فطرت به آن خواهیم پرداخت، به تأثیرپذیری صدرالدین عینی نیز از این محیط پی‌می‌بریم. با استناد به این اثر می‌توان به این موارد درباره زندگی سیاسی عینی اشاره کرد:

۱. انقلاب مشروطیت ۱۹۰۸ م. عثمانی جهشی مهم در تاریخ بیداری مردم بخارا به‌شمار می‌رود. عینی نقش این انقلاب را در بیداری خود و عموم مردم ماوراءالنهر اساسی می‌داند: آن سال [۱۹۰۸ م.] در ترکیه تبدلات سیاسی به‌عمل آمده، سلطان عبدالحمید به خلق، حقوق و اختیار داده؛ به اصول مشروطیت ... اداره‌شدن مملکت را اعلان کرده بود ... در مرکز خلافت (استانبول) گزته و ژورنال‌های آزادفکرانه دینی، سیاسی، اجتماعی و ادبی نشر گردیده، به تمام عالم اسلام پهن می‌شد ... طبیعی است که این گزته‌ها به بخارا هم آمدند و در افکار عموم مردم بخارا نیز جهشی به‌وجود آوردند ... به‌واسطه عبدالرحمان سعدی به مطالعه مجموعه (ژورنال) ترکی «صراط‌المستقیم» موفق شدیم که بعد انقلاب مشروطیت در ترکیه نشر می‌شد.

این یک مجموعه دینی، علمی، اجتماعی، سیاسی و ادبی بوده ... در تفکرات ما تغییرات اساسی به عمل آورد ...» (عینی، ۱۹۸۷: ۳۲-۳۵).

۲. از سال ۱۱-۱۹۱۰ م. تعدادی از طلبه‌های بخارا مخفیانه برای تحصیل به استانبول مهاجرت می‌کنند، عبدالرئوف فطرت، سرشناس‌ترین و مؤثرترین عضو جنبش جدیدان از این افراد بود (همان: ۸۳-۱۰۲؛ بالته‌بایف، ۲۰۰۰: ج ۱، ۶-۷). در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. تجددخواهان در بخارا جمعیت مخفی «تربیه اطفال» تأسیس کردند. کار اصلی جمعیت، اعزام دانشجو به استانبول بود. تعداد این افراد در سال ۱۹۱۴ م. به سی نفر بالغ می‌شد. فطرت و همفکرانش نیز در سال‌های اقامت در استانبول (۱۹۱۰-۱۹۱۴ م.)، جمعیتی رسمی به نام «جمعیت نشر معارف بخارا (بخارا تعلیم معارف جمعیتی)» تأسیس کرده، امور دانشجویان بخارایی و مهاجران استانبول را پی‌گیری می‌کردند (همان: ۹۷-۱۰۱).

۳. جنبش معارف‌پروی در دهه نخست قرن بیستم، در مرحله نخست از طرف حکومت به «جدید» و «جدیدی» شهرت یافتند و در بین مردم نیز از آنجا که از بنیادگذاران مکاتب «اصول جدید» بودند، به همین نام مشهور شدند. این افراد در ادامه و پس از آنکه با محیط فرهنگی استانبول و فعالیت‌های ترکان جوان دوره تنظیمات عثمانی در این کشور آشنا شدند (شاو، ۱۳۷۰: ج ۲، ۲۲۸) خود را جوان بخاراییان نامیدند: «از بس که [از آنجا که] مسلک این فرقه، ترقی و پیشرفت و راهبرانشان جوانان و جوانفکران بودند، آن‌ها خود را جوان‌بخاراییان (مثل جوان‌ترکان) می‌نامیدند» (عینی، ۱۹۸۷: ۷۰). در این سال‌ها، انقلاب مشروطیت عثمانی به رهبری «کمیته اتحاد و ترقی» که از اصلی‌ترین گروه‌های ترکان جوان بودند، به پیروزی رسیده بود. مورخان تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه این سال‌ها را (۱۳۲۶-۱۳۳۷ ق. / ۱۹۰۸-۱۹۱۸ م.) «دوره ترکان جوان» در این کشور می‌نامند، دورانی که گرایش شدیدی در افکار عمومی به سوی نوعی ملی‌گرایی شدید ترکی در جامعه عثمانی رواج یافته بود (شاو، ۱۳۷۰: ج ۲، ۴۶۲-۴۶۳ و ۵۱۵-۵۲۲)؛ بنابراین، تأثیر این افکار در جامعه مهاجر ماوراءالنهر در استانبول که برخی از آن‌ها نژاد ترکی داشتند و اتحاد با آن‌ها از جانب برخی از روشنفکران ترکان جوان از جمله ضیاء گوکالب (۱۸۷۶-۱۹۲۴ م.) ترویج می‌شد، امری طبیعی بود (همان: ۵۰۷-۵۱۲). در این‌باره در بخش بعدی بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳.۲. عبدالرئوف فطرت بخاری

عبدالرئوف بخاری متخلص و معروف به فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۸ م.) یکی از مشهورترین نویسندگان و شاعران و از جمله رهبران جنبش «جدیدیه» در بخاراست که در شکل‌گیری حوادث سیاسی بخارا از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۴-۲۵ م. و به‌ثمرنشستن انقلاب بخارا در سال

۱۹۲۰ م. در این منطقه، نقش اساسی دارد. میراث ادبی فطرت در شکل‌دهی به ادبیات نوین فارسی تاجیکی و ازبکی در ماوراءالنهر یگانه و در برخی موارد منحصر به فرد است: «هرچند از ۱۹۰۵ سر شده، در جراید خارجه، مقالات فارسی از طرف تاجیکان به قلم آمد، چنانکه [در اصل چنانچه] میرخان پارسازاده به *حبل‌المتین* می‌نوشت «... رنگ ادبیات نوگرفتن زبان تاجیکی در نثر، از عبدالرئوف فطرت آغاز می‌یابد» (عینی، ۱۹۲۶: ۵۳۱). وی از شخصیت‌های ادبی و سیاسی‌ای است که در طی دوران فعالیت، به دگردیسی‌های فکری زیادی دچار شده، سرانجام نیز به‌رغم از دست‌دادن گوهر ایمان خود و لغزیدن به دامان کمونیسم، در دوران نسل‌کشی استالین به‌قتل رسید (شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۹۱-۱۲۶؛ قاسم‌اف، ۱۹۹۴: ۷۹-۸۰؛ بالته بایف، ۲۰۰۰: ۳۰-۵؛ قربان‌اف، ۲۰۰۴: ج ۳، ۲۸۸). همان‌گونه که پیش‌تر یادآوری شد، فطرت از نخستین نسل طلبه‌های مهاجر ماوراءالنهر به استانبول بود که در این شهر اقامت‌گزید (۱۹۱۰-۱۹۱۴ م.) و در مدرسه دارالواعظین آن به ادامه تحصیل پرداخت (سلیمی، ۱۳۳۲: ۳۲۹). وی در این شهر با همکاری تعدادی از دوستان مهاجرش، جمعیتی سیاسی و ادبی تشکیل داد و در راه تحصیل دیگر مهاجران ماوراءالنهری تلاش کرد (عینی، ۱۹۸۷: ۹۷-۱۰۱). فطرت در سال‌های اقامت در استانبول سه اثر بسیار مهم خود را به زبان فارسی تاجیکی چاپ کرد و آن‌گونه که عینی در کتاب‌های *تاریخ انقلاب بخارا* (مؤلف به‌سال ۱۹۲۱ م. در سمرقند، چاپ‌شده به خط و زبان تاجیکی در سال ۱۹۸۷ م. در تاجیکستان) و *نمونه ادبیات تاجیک* (مؤلف به‌سال ۱۹۲۵ م. در سمرقند، چاپ‌شده به‌سال ۱۹۲۶ م. به زبان و خط فارسی در مسکو) یادآوری کرده، آثار وی علاوه بر بنیان‌گذاری شیوه جدید در نظم و نثر فارسی تاجیکی در ماوراءالنهر (عینی، ۱۹۸۷: ۱۰۱-۱۰۳؛ همان، ۱۹۲۶: ۵۳۱-۵۴۵) در بیداری فکری جوانان بخارا؛ به‌ویژه جنبش نوپای جدیدان در حکم مرام‌نامه سیاسی بوده است. ما در این بخش به جهت اهمیت آثار فطرت در تاریخ جنبش جدیدان بخارا و نوع‌نگرش آن‌ها از تحولات دنیای اسلام در دو دهه نخست قرن بیستم، به‌ویژه تحولات شتابان امپراتوری عثمانی پس از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۸ م. به بررسی دو اثر فطرت، به نام‌های *مناظره* (۱۳۲۷ ق / ۱۹۰۹-۱۹۱۰ م.) و *بیانات ستیاح هندسی* (۳۱-۱۳۳۰ ق / ۱۳-۱۹۱۲ م.) که هر دو در انتشارات حکمت استانبول به چاپ رسیده‌اند، می‌پردازیم:

۱. مناظره:

فطرت در نخستین سال ورود به استانبول، نخستین اثر نظری خود را در جدال قدیم و جدید با نام *مناظره* (استانبول، ۱۹۱۰ م.) و در قالب رمان به‌چاپ رساند.^۷ کتاب از سه بخش مقدمه (ص ۱)، متن اصلی (صص ۲-۶۴) و خاتمه (صص ۶۵-۶۸) تشکیل شده است. مؤلف در خاتمه کتاب، امیر بخارا را به «تنویر افکار و توسیع معارف ملت از پافتاده خود»؛ هم‌وطنان عزیز را به

«هوشیاری در مقابل دشمن»، «اتحاد و اتفاق» با یکدیگر و ترک «اختلاف شیعه و سنی»، «جهاد علیه کفار» و کسب معارف و اعزام دانشجویان مستعد به استان بول برای تحصیل علوم جدید فراخوانده است.

فطرت، هدف از تألیف این رمان را حل «اختلاف جدید و قدیم» می‌داند و قصد دارد به‌عنوان یکی از «سالکان این مسلک مقدس» به «این اختلاف خانه‌برانداز» در میان بخارایی‌ها پایان دهد. به همین دلیل می‌گوید: «با حکایتی تصادف کردم که مشتمل است بر مناظره یک نفر مدرس بخارایی که عازم حج بوده، با یک نفر فرنگی در هندوستان»، «درباره اصول جدید و قدیم»، آن حکایت «به‌طور محاوره بخاراییان ترتیب داده»، «بدین‌وسیله هم‌وطنان محترم من از حقیقت مسئله مطلع شده، ترک اختلافات بی‌موقع را گفته، همه بالاتفاق به طریقی که حق است» اقدام نمایند (فطرت، ۱۳۲۷: ۱). مؤلف در ابتدای رمان، مدرس بخارایی را که طرفدار سرسخت تعلیم به شیوه قدیم است - سنت‌گرا - در مقابل فرنگی که طرفدار تعلیم به شیوه جدید و الفبای نو است - تجددخواه - قرار می‌دهد و پس از کش‌وقوس فراوان و ردوبدل شدن دلایل بی‌شمار از جانب دوطرف در رد اصول جدید و دفاع از آن، سرانجام مدرس است که در مقابل فرنگی تسلیم می‌شود و دلایل او را در اثبات اصول جدید برتر از اوام خویشتن در دفاع از سنت می‌داند:

شما خوب مرد دانشمندی بودید. واقعاً تمام دردهای وطن و ملت ما را یافته،
علاجش را نیکو بیان نمودید. ذاتاً ما نیز درباره اینکه «ولین نجات‌دهنده ما علم
است» مخالفت نداریم؛ اشتباه ما مکتب جدید و تحصیل علوم حاضر بود که این را
هم با کمال خوبی دفع نمودید (همان: ۶۴).

شیوه تدریس در مدارس بخارا، مداخل علما و مناصب آن‌ها، کتاب‌های درسی و مواد تعلیم و اعتراض به بی‌حاصل بودن ۲۷ تا ۳۰ سال اقامت در مکاتب و مدارس و به‌نوعی تضییع وقت در آن‌ها، محرومیت زنان از تحصیل، همه و همه مطالبی است که مؤلف به‌تناوب از زبان فرنگی بیان می‌کند؛ اما اینکه فرنگی دوی درد مردم بخارا را در چه چیزی می‌داند، پاسخ سؤال ما در همین نوشتار است. مؤلف از زبان فرنگی، تنها راه درمان بخارا را تأسیس مکاتب جدید، تغییر طول مدت تحصیل از ۲۷ تا ۳۰ سال به ۱۰ سال، افزودن علوم جدید به مواد درسی مدارس و مکاتب به سبک عثمانی و ایران و اجازه تحصیل به زنان می‌داند و عقیده دارد علاوه‌براین کار، جذب معلم از استان بول برای تدریس علوم جدید در بخارا بسیار ضروری است:

علاج شما این است که مکتب‌های جدید بگشایید، عوض این مزخرفات ... علوم تازه کثیرالمنفعت سریع‌النتیجه تحصیل نمایید، از استانبول که پایتخت خلیفه پیغمبر شماسه و امروزه در کثرت علم و رواج صنایع جدیده شهرت دارد، معلمین جلب نموده، بکوشید تا شما نیز دارای چیزی شوید که نصارا از دارایی او بر اسلام غلبه دارند (همان: ۳۱).

فطرت هرچند در اینجا برای حل مشکل بخارا به جلب معلم از استانبول توصیه می‌کند و حتی در خاتمه کتاب، مردم را به اعزام فرزندانشان به استانبول دعوت می‌کند (همان: ۶۸)، دیدگاه انتقادی خود را نسبت به عثمانی و ایران و عموماً عالم اسلام که حاصل رشد «آگاهی تاریخی» وی است، پنهان نمی‌کند:

علم است که وجودش وحشیان آمریکا را بدین پایه تعالی و بزرگی رسانیده، علم است که عدمش متمدنان ایران زمین را دواسه به حضيض تنزل و ذلت دوانیده ... علم است که ... نامتمدنان روس را مالک‌رقاب مسلمین تاتار، قرغز، ترکستان، قفقاز نموده؛ چه چیزی ممالک وسیعۀ عثمانی را پاره‌پاره، به‌دست بیگانگان گذرانیده، مگر جهل؟ (همان: ۲۳)

فطرت در جای دیگر رمان از زبان فرنگی، علمای اسلام را به علت «بستن ابواب ترقی و تمدن به روی امتان محمد نبی (ص)»، «ایجاد تفرقه بین آن‌ها» و «معاونت سلاطین و پادشاهان مستبد» که «غاصبان حقوق ملت» اند، عامل زوال دولت اسلام و اضمحلال آن می‌داند:

کدام است تسلط پادشاهان عثمانی و ایرانی‌اش را به روز ضعف و تزلزل نشانید؟ ... با کمال اطمینان می‌توانم گفت که همه این‌ها را شما کردید ... اکنون هم که اگر از برای اسلام راه نجاتی هست، همین مکتب جدید است ... (همان: ۵۶).

۲. بیانات سیاح هندی:

کتاب سوم فطرت با نام *بیانات سیاح هندی* (فطرت، ۱۳۳۰) است که در قالب رمان و به‌شکل سفرنامه تخیلی نوشته شده است. کتاب ۱۲۸ صفحه است و از یک مقدمه چهارصفحه‌ای کاملاً انتقادی (همان: ۲-۵) و ۱۲۳ صفحه متن اصلی تشکیل شده است (همان: ۵-۱۲۸). فطرت در این اثر که نظیره‌ای بر *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ* است (خداپار، ۱۳۸۶ الف: ۱۲-۱۳)، از زبان قهرمان اصلی داستان، سیاح مسلمان هندی و بقیه قهرمانان فرعی داستان، به‌ویژه جوان بخارایی که همچون یاریگر قهرمان در اغلب داستان، سایه‌به‌سایه سیاح هندی حرکت می‌کند،

به قول عینی «احوال علمی، سیاسی و اقتصادی بخارا را بی‌رحمانه» به زیر تیغ انتقاد کشیده، از این طریق به بیداری هم‌وطنانش کمک می‌کند (عینی، ۱۹۸۷: ۱۰۲).

فطرت در این اثر نیز همچون *مناظره*، با انتقاد از وضع عمومی عالم اسلام در زمان حاضر و نقش ارتجاعی امرای مستبد و علمای واپسگرا در زوال دنیای اسلام، تنها راه نجات آن‌ها را ورود به مدینه غرب و اخذ لوازم آن از جمله کسب علوم در همه زمین‌ها می‌داند و با اشاره به تجربه مشروطه ایرانی و عثمانی و حرکت پیشتازانه تاتارها و هندی‌ها در همین زمینه، حکومت بخارا و مردم را به نوگرایی دعوت می‌کند (فطرت، ۱۳۳۰: ۳۵)؛ اما یک تفاوت اساسی از نظر دگرذیسی در اندیشه فطرت در این کتاب نسبت به *مناظره آشکارا خودنمایی* می‌کند. فطرت در کتاب *مناظره*، راه تجدد همفکران و هم‌وطنان خود را از طریق اخذ مدل مشروطه عثمانی می‌جوید و کمتر به غرب و روسیه اشاره دارد، گویی وی این راه را مطمئن‌تر از ارتباط مستقیم با غرب و روسیه می‌داند؛ اما وی در کتاب *بیانات سیاح هندی با چرخشی آشکار*، راه نوسازی و احیای وطن خویش را در اروپا و غرب و حتی در دل روسیه می‌جوید. وی در این کتاب، حتی یک‌بار هم تحصیل هم‌وطنان خود را در استانبول توصیه نمی‌کند، در عوض، بارها از اعزام دانشجو به اروپا و روسیه و دعوت استاد از روسیه و غرب به بخارا دم می‌زند (همان: ۶۶-۷۰). مسئله کاملاً روشن است؛ وی قبل از سفر به استانبول فکر می‌کرد، علوم جدید در این کشور آن‌قدر پیشرفت کرده است که بتواند او و هم‌وطنانش را به کار آید؛ اما پس از اقامت دو ساله در این شهر، قانع نشد و ترجیح داد آب از سرچشمه بخورد. به همین دلیل، وی در این اثر به مشروطه‌های مشرق‌زمینیان عمدتاً از دید «عبرت» می‌نگرد و بس. در چرخش آشکار فطرت به روسیه در این اثر، تضادی آشکار با آنچه در *مناظره آمده* است، به چشم می‌خورد. این نکته نیز تأثیر حرکت‌های بلشویکی را بر نظام فکری فطرت نشان می‌دهد، همان چرخشی که سرانجام وی را به سوی کمونیسم برد؛ اما هرگز از سوی سران شوروی سابق صادقانه تلقی نشد و این حرکت و مردان مبارز آن در تمام آثار تألیف شده در عصر مشیت آهنین، به خائن‌ان وطن‌متهم شدند (غفوروف، ۱۹۹۷: ج ۲، ۱۱۰۴-۱۱۳۲).

۳. نتیجه

امپراتوری عثمانی و پایتخت آن، استانبول، به‌پشتوانه سابقه تاریخی پرشکوه این حکومت در تسخیر بخش عظیمی از اروپا در قرن پانزدهم تا هجدهم و سیطره این امپراتوری بر بخش عظیمی از ممالک اسلامی در آسیا و آفریقا، همواره برای مردمان آسیای مرکزی قابل احترام بود؛ اما این امپراتوری هرگز در سال‌های اوج قدرت نیز در این منطقه حضوری پررنگ نداشت.

اشغال این منطقه در نیمه دوم قرن هجدهم از سوی روسیه، امکان هرگونه ارتباط سیاسی دو منطقه را از بین برد؛ اما مردم منطقه و روشنفکران آن در آغاز قرن بیستم و هم‌زمان با دوره ترکان جوان (۱۹۰۸-۱۹۱۸ م.) و رشد و گسترش گرایش‌های شدید ناسیونالیستی در این دوره، بر اثر مهاجرت به استانبول از محیط فرهنگی و تحولات سیاسی این شهر، تأثیرات فراوانی پذیرفتند؛ به‌گونه‌ای که این شهر با پذیرش تعداد قابل توجهی از دانشجویان و روشنفکران ماوراءالنهر در خود، نقش مهمی در شکل‌دهی به جریان فکری آن‌ها ایفا کرده است. همچنین این شهر با چاپ سه اثر مهم و تأثیرگذار فطرت به زبان فارسی، در پایه‌گذاری ادبیات نوین فارسی تاجیکی، در آغاز قرن بیستم، سهم درخور توجهی داشته؛ در ترویج افکار تجددخواهی و اندیشه پیشرفت در ماوراءالنهر نامی نیک از خود به یادگار گذاشته است. همان‌گونه که از طریق ارسال مجلات و روزنامه‌های ترکی‌زبان نیز در راه تقویت پیوندهای نژادی با مردمان این منطقه بی‌وقفه تلاش کرده است.^۱

پی‌نوشت‌ها

۱- امپراتوری روسیه پس از شکست‌دادن خان‌نشین‌های بخارا و خوارزم، بلافاصله خان‌نشین خوقند را نیز در سال ۱۸۷۶ م. به‌طور کلی منهدم کرد و پس از آن، اداره این منطقه را در قالب «ولایت فرغانه» به‌همراه بخش‌های اشغال‌شده دیگر ماوراءالنهر به فرماندار نظامی ترکستان به مرکزیت تاشکند سپرد (صادق‌اف و دیگران، ۲۰۰۰: ج ۱، ۱۴۸-۱۶۵؛ غفوروف، ۱۹۹۷: ج ۲، ۹۸۷-۱۰۰۰).

۲- نقش امپراتوری تزار در سال‌های بیداری مشرق‌زمین در عثمانی و ایران نیز نقشی کاملاً منفی بود. آن‌ها همیشه به‌نوعی با پیشرفت، ترقی، استقلال و آزادی این کشورها مخالفت می‌کردند و تا حد امکان با تکیه بر نیروی نظامی خود، به تمامیت ارضی آن‌ها دست‌اندازی می‌کردند (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۶۵). امیرکبیر نیز در طی دوران اصلاحات خود (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ق.) روسیه را مانع اصلی اجرای حکومت قانون در ایران می‌دانست و خطاب به میرزا یعقوب‌خان، پدر ملکم‌خان، در این‌باره گفته بود: «خیال کنسلیطوسیون داشتیم، مانع بزرگ روس‌های تو بودند...» (همان: ۱۰۰).

۳- نگارنده در مقاله «ایران در جهان ایرانی» (خدایار، ۱۳۸۶ الف) و نیز در مقاله مفصلی با نام «تأثیر ادبی انقلاب مشروطه ایران در ماوراءالنهر» (خدایار، ۱۳۸۶ ب) درباره تأثیر انقلاب مشروطه ایران بر جریان‌های ادبی و تجددخواهی ماوراءالنهر در دو دهه نخست قرن بیستم سخن گفته است.

۴- این اثر عینی، نخست به زبان ازبکی در سال ۱۹۲۱ م. در سمرقند تألیف شد و بعدها نسخه‌های خلاصه‌تری از آن به‌تناوب در روسیه و ازبکستان و در طی سال‌های مختلف به‌چاپ رسید. نخستین بار رحیم هاشم این اثر را به زبان تاجیکی ترجمه کرد و در سال ۱۹۸۷ م. در دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، در انتشارات ادیب به‌چاپ رساند (عینی، ۱۹۸۷: ۲۳۳-۲۳۹)

۵- این روزنامه که در سال ۱۸۸۳ م. در باغچه‌سرای کریمه از سوی پدر روشنفکری جدید ترکان مسلمان امپراتوری روسیه، اسماعیل بیگ غصپرینسکی (۱۸۵۱-۱۹۱۴ م.) تأسیس شد و تا سال ۱۹۱۴ م. به‌طور مداوم به زبان‌های تاتاری و روسی - و با ضمیمه نسوان - منتشر می‌شد، نقش مهمی در بیداری فکری مسلمانان روسیه داشت (عینی، ۱۹۸۷: ۲۴-۳۰؛ خدایار، ۱۳۸۴: ۷۸؛ کریم‌اف، ۱۹۹۹: ۲۴-۲۵). ناصرالدین پروین در کتاب *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان* و دیگر *پارسی‌نویسان به‌غلط مکان چاپ* این روزنامه را در باغچه‌سرای ترکیه نوشته و سال چاپ آن را تا ۱۹۱۸ م. ادامه داده است؛ درحالی‌که این روزنامه با مرگ اسماعیل بیگ در سال ۱۹۱۴ م. برای همیشه متوقف شد و مکان چاپ آن نیز باغچه‌سرای کریمه در روسیه بود نه باغچه‌سرای ترکیه (پروین، ۱۳۷۹: ج ۲، ۳۶۸). هم‌اکنون جمهوری خودمختار کریمه در اوکراین قرار دارد.

۶- سومین و آخرین اثر فارسی فطرت که در استانبول به‌چاپ رسیده، مجموعه شعر وطنی *صیحه* (۱۳۲۹ق./۱۹۱۱ م.) است. درخور توجه است که پنج اثر مستقل فارسی دیگر فطرت پس از بازگشت وی به ماوراءالنهر چاپ شده است. تمام آثار ازبکی فطرت در طی سال‌های اقامت وی در ماوراءالنهر و عمدتاً پس از انقلاب ۱۹۱۷ م. به‌رشته‌ی تحریر درآمده است.

۷- به‌نظر می‌رسد فطرت این کتاب را در سال ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م. در بخارا تألیف کرده و به‌محض ورود به استانبول در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. با اندکی دست‌کاری به‌چاپ رسانده باشد. در هر صورت تاریخ چاپ اثر در روی جلد (۱۳۲۷ ق.) با تاریخ سفر فطرت به استانبول (۱۳۲۸ ق.) مطابقت ندارد؛ اما شواهد تاریخی به‌رغم ذکر سال ۱۳۲۷ ق. روی جلد کتاب، چاپ آن را به‌سال ۱۳۲۸ ق. بیشتر به واقعیت نزدیک‌تر می‌داند؛ زیرا در صفحه ۴۱ کتاب، مؤلف به‌هنگام گفتگو بین دو قهرمان رمان - مدرس و فرنگی - از زبان فرنگی به تأسیس مدارس جدید در افغانستان و مدینه منوره به‌سال ۱۳۲۸ ق. اشاره مستقیم دارد و ما اگر این تاریخ را در نظر بگیریم، درج سال ۱۳۲۷ ق. روی جلد برای چاپ کتاب، بی‌معنی خواهد بود (ر.ک: فطرت، ۱۳۲۷: ۴۱). جمشید بهنام در اثر خود، *ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد*، سال چاپ *مناظره* را بدون ذکر هیچ منبعی در سال ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۱۳ م. می‌داند که کاملاً غلط است. وی همچنین فعالیت جدیدی‌ها را تا سال‌های ۱۹۳۰ م. و حتی بعد از این تاریخ می‌کشد که این نظر هم کاملاً اشتباه است (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۰۱)؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانیم فعالیت جدیدی‌ها پس از

انقلاب ۱۹۲۰ م. بخارا به کلی تعطیل شد و اغلب آن‌ها به حزب کمونیست پیوستند، ولی استالین آن‌ها را در سال‌های ترور و تسویه حساب‌های حزبی در دههٔ چهل به کام مرگ فرستاد (شکوری بخارایی، ۱۹۹۶: ۹۶).

۸- بررسی نقش سیاسی استانبول در منطقه از نظر کمک به مبارزهٔ مخالفان حکومت شوروی و حتی حضور مستقیم فرماندهان ارشد نظامی جنگ‌های دوران استقلال ترکیه، از جمله انور پاشا (مقتول ۱۹۲۳ م.) در آسیای مرکزی و به‌عهد گرفته‌ن فرماندهی باسماجیان (طوغان، ۱۳۷۵: ۱۰۶-۱۰۷) در مبارزهٔ مسلحانه علیه ارتش شوروی و بررسی تأثیر گروه‌های ناسیونالیست افراطی در این منطقه مجال دیگری می‌طلبد و از حوزهٔ این مقاله خارج است.

کتاب‌نامه

- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۱). *اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون*: عصر سپهسالار. تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۶۲). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی. چاپ هفتم.
- باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۸۱). *سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*. ترجمهٔ دکتر فریدون بدره‌ای. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بالته‌بایف، حمیدالله. (۲۰۰۰ م.) *گزیدهٔ آثار عبدالرؤف فطرت*. ج ۱. تاشکند: معنویت. (ازبکی).
- بخارایی، میرزا سراج الدین. (۱۳۶۱). *تحف اهل بخارا*. با مقدمهٔ دکتر محمد اسدیان. تهران: بوعلی.
- پروین، ناصرالدین؛ (۱۳۷۹). *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان*: ج ۲. بحران آزادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حیاتی، زهرا و حسینی مؤخر، سیدمحسن. (۱۳۸۶). *از هویت ایرانی*. تهران: سورهٔ مهر.
- خدایار، ابراهیم. (۱۳۸۴). *از سمرقند چو قند: گزینۀ شعر معاصر فارسی تاجیکی ازبکستان*. تهران: اشاره و مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی.
- _____ (۱۳۸۴). *غریبه‌های آشنا*. تهران: تمدن ایرانی.
- _____ (۱۳۸۶ الف). «ایران در جهان ایرانی». *از هویت ایرانی*. به‌کوشش زهرا حیاتی و سیدمحسن حسینی مؤخر. تهران: سورهٔ مهر. صص ۱۲۵-۱۳۶.
- _____ (۱۳۸۶ ب). «تأثیر ادبی انقلاب مشروطهٔ ایران در ماوراءالنهر». *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی* (دانشگاه فردوسی مشهد). ش ۲، سال ۴۰. ش پی‌درپی ۱۵۷. (تابستان ۱۳۸۶). صص ۱-۲۰.
- دانش، احمد مخدوم. (۱۹۶۰ م.). *رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغتیه*. به‌سعی و اهتمام و تصحیح عبدالغنی میرزایف، استالین آباد (دوشنبه): نشریات دولتی تاجیکستان.

- دانشنامه ادب فارسی*. (۱۳۸۳). به‌سرپرستی حسن انوشه. ج ۶ ادب فارسی در آناتولی و بالکان. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ریپکا، یان؛ کلیما، آتاکار و بچکه، ایرژی. (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: گوتنبرگ و جاویدان خرد.
- سلیمی بخارایی، میرزاسلیم‌بیگ اناق. (۱۳۳۲ ق.). *ذیل سلیمی بر تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب مع تاریخ کثیرة و مجموعه سلیمی*؛ تاشکند: عارف جان‌اف. (چاپ سنگی).
- شاو، جی؛ استانورد و شاو، کورال. (۱۳۷۰). *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*. ترجمه محمود رمضان‌زاده. ج ۲. تهران: آستان قدس.
- شکوری بخارایی، محمدجان. (۱۹۹۶ م.). *خراسان است اینجا. دوشنبه: دفتر نشر فرهنگ نیاکان*.
- صادق‌اف و همکاران. (۲۰۰۰ م.). *تاریخ جدید ازبکستان: ترکستان در دوران استیلای روسیه تزاری*. ج ۲. تاشکند: شرق. (ازبکی).
- _____ (۱۳۸۲). *جستارها: درباره زبان و ادب و فرهنگ تاجیکستان*. به‌کوشش دکتر مسعود میرشاهی. تهران: اساطیر.
- طوغان، احمد زکی‌ولیدی. (۱۳۷۵). *قیام با سماچیان*. ترجمه علی کاتبی. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی. چاپ دوم.
- عالم‌اوا و دیگران (هیئت تحریریه). (۱۹۹۹ م.). *جدیدیسیم: مبارزه برای اصلاحات، تجدد، استقلال و ترقیات*. تاشکند: اونیورسیتت. (ازبکی).
- عزیر قلاف، ا. (سرمحرر). (۱۹۸۹ م.). *دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک*. ج ۲. دوشنبه: دانشنامه تاجیک، (تاجیکی).
- عینی، صدرالدین. (۱۹۲۶ م.). *نمونه ادبیات تاجیک*. مسکو: نشریات مرکزی خلق جماهیر شوروی سوسیالیستی.
- _____ (۱۹۸۷ م.). *تاریخ انقلاب بخارا؛ برگرداننده از ازبکی به تاجیکی و مرتب رحیم هاشم*. دوشنبه: ادیب. (تاجیکی). غفوروف، باباجان. (۱۹۹۷ م.). تاجیکستان. ج ۲. دوشنبه: عرفان.
- فطرت، عبدالرئوف. (۱۳۲۷ ق.). *مناظره*. استانبول: حکمت. (چاپ سنگی).
- _____ (۱۳۳۰ ق.). *بیانات سیاح هندی*. استانبول: انتشارات اسلامیة حکمت (چاپ سنگی).
- قاسم‌اف، بیگ‌علی. (۱۹۹۴ م.). *هم‌مسلمان: بهبودی، عجزی، فطرت*. تاشکند: شرق. (ازبکی).

- قربان‌اف، ا. ق. (سرمحرر). (۲۰۰۴ م.). *دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک*. ج ۳. دوشنبه: دانشنامه تاجیک. (تاجیکی).
- کریم‌اف، ن. (۱۹۹۹ م.). «شرایط تاریخی ابتدای قرن بیستم و پیدایش جنبش جدیدیسم». *جدیدیسم: مبارزه برای اصلاحات، تجدد، استقلال و ترقیات*. به‌کوشش عالم‌اوا و دیگران. تاشکند: اونیورسیتت. (ازبکی).
- محبی خوقندی. (۱۳۳۰ ق.). *دیوان اشعار فارسی*. به‌اهتمام ملا عبدالرئوف افندی تاشکندی. تاشکند: پورصوف. (چاپ سنگی).

Archive of SID